

همین نظام کالایی (که بهای خود را تا حد انفجار افزایش می‌داد) را براندازند، در مبارزه (ی خود) در مسیر این مدل جدید توسعه قدم ننهاده‌اند. اصلاً عاقلانه به نظر نمی‌رسید که کارگران بیش از این وقت خود را پشت این نوابغ (موجود در اتحادیه‌ها) تلف کنند.

با مدل‌های جدید و قدیم توسعه سرمایه‌داری، مسائل همگی در اداره (اتحادیه) تعیین می‌شد: اعتصاب مانند یک بازی شطرنج تعریف می‌شود. جلسات داخلی در اداره‌ی رهبری، دستمزد به عنوان یک متغیر مستقل. همچنین بدبختانه مراسم روز کارگر بدون هیچ خجالتی یک روز تعطیلی کار خوانده می‌شد - گویی کار فضاقت نبود بلکه باید به خاطر تولید ارزش اضافه در خط تولید احساس غرور کرد. (اتحادیه‌ها دقیقاً واژه‌ی مباهات "pride" را به کار می‌بردند). کینه و عداوت نسبت به رژیم کارخانه به صورت ضرورت تعطیلی درمقابل کار در می‌آمد.

بعد از تظاهرات سیاتل Seattle و جنوا Genoa، روز اول ماه می، با یک جهش به سمت عقب یعنی به سمت آنچه که در پایان قرن نوزدهم بوده است، دچار تحول شد: یعنی به هنگامه‌ای خاص و ممتاز تبدیل شد که در آن اقسام نیروهای جدید اجتماعی و مولد ظهور می‌کنند. امروز همان میعادگاه قدیمی دوباره توسط عقلانیت توده‌ای برقرار می‌شود، یعنی توسط توده‌ی مردان و زنانی که از اندیشه و زبان به‌عنوان ابزار و ماده خام استفاده می‌کنند و رکن نیرومند ثروت ملل را تشکیل می‌دهند: مهاجران، از همه نوع، کسانی که در مرز کار و بیکاری قرار دارند، کارگران نیمه‌وقت مک دونالد، اپراتورهای chat - line مقاطعه کار (برای مثال در شاپینگ‌ها - م)، پژوهشگران و کارگران امور اطلاعاتی همه‌ی اینها با حق کامل، همان "خرد عمومی"ی هستند که مارکس از آن سخن می‌گفت. خرد عمومی (قدرت خلاق، سوپژکتیو، مبتکر و آگاه) که، در مجموع، نیروی مولد اصلی سرمایه‌داری پساפורدیسیم و پایه مادی نابودی جامعه کالایی و دولت (به منزله‌ی "انحصار تصمیم‌گیری سیاسی") است. در پایان قرن نوزدهم، چاپچی‌ها، دباغ‌ها، پارچه‌باف‌ها دریافتند که می‌توانند متحد شوند. همه آنها وفور انتزاعی انرژی روانی فیزیکی و در کل وفور انتزاعی کار بودند.

روز اول ماه می این کشف را تصویب نمود و بیش از یک نسل با مطالبه برای هشت ساعت کار روزانه همراه شد. (کار کمتر، بنیاد اخلاق مدرن است).

اینک توده‌ای (multitude) از "افراد اجتماعی" حتی سربلندتر

## جشنواره خرد عمومی

### پائولو ویرنو

### برگردان: امین قضایی

در دهه هفتاد، روز اول ماه می May یک مراسم نامطبوع و غم افزا بود. نامطبوع از آنروی که مبارزات و سیاست کارگران مانند کل زندگی به سختی گسترش می‌یافت. در آن روزهای عاری از هر گونه شادی، تنها اتحادیه وجود داشت که تنها نقطه ضعف دولت کینزی بود اتحادیه‌ها گاهی خشمگین و منزوی صدایی بودند در نقش نماینده‌ی حقوقی "نیروی کار" کالایی. آنها تنها استراتژیست راستین در جوامع صنعتی مدرن محسوب می‌شدند. اما کارگران که می‌خواستند دقیقاً



سرمایه‌داری پسافوردیسم توانایی‌های اصلی انواع خلق ما را بسیج کرده و از آنها سود می‌برد: اندیشه، زبان، حافظه، احساسات، سلاقی زیبایی‌شناسی و غیره. اگر این درست باشد پس اکنون مبارزه بر سر جایگاه کار دیگر نمی‌تواند به شکل کلی زندگی مرتبط شود. برای پیروزی بر نبردی مجدد باید در شبکه متروپولیتن روابطی سیاحت کنیم که از هر یک از ما یک فرد اجتماعی می‌سازد

برای خصوصیات منحصر به فرد و تکرار نشدنی‌شان و به هم تنیده‌تر در بافت متراکم روابط مشارکتی، خویشتن را خرد عمومی جامعه می‌دانند. اول ماه می این زمان، یک روز تعطیل بزرگ برای خرد عمومی، (اندیشه که میل می‌ورزد و میلی که می‌اندیشد) ظاهر معقول "برآمد یک شهروند" و سرپیچی از تمامی حقوق انحصاری بر محصولات ابتکار عمومی یعنی اندیشه‌ی بشری را محور خود قرار می‌دهد.

اما بیشتر. روز اول ماه می دوره پُست فوردیسم و جهانی‌شده با انگیزه‌های شدیدتر به روز اول ماه می May قرن نوزدهم بازمی‌گردد. در هر دو حالت مسئله‌ی مهم این است که: این تکرار (مشاغل مختلف و نه افراد اجتماعی) را که در این لحظه پراکنده، در معرض تهدید و در نهایت غیرقابل سامان‌دهی است، چگونه سازماندهی کنیم؟

نمی‌توان انکار کرد که توده تنها وقتی به طور خردمندانه مدیریت می‌شود که پتانسیل مولد را به پتانسیل سیاسی تبدیل کند. توده هنوز برای تاثیرگذار شدن بر نرخ بهره و حتی اینکه بر دل رهبران تجاری هراس افکند، مدیریتی ندارد. به همین دلیل برای هماهنگی و سنجش امور باید "وضعیت‌های عام" را فرا بخوانیم.

اولین مسئله برای نظم دادن به این روز، در روز آفتابی بهار ۲۰۰۴، مسئله‌ی صورت‌های مبارزه است. احمقانه است که تصور کنیم تعیین چگونگی نبرد (اعتصاب، خرابکاری و غیره) یک مسئله فنی و به سادگی نتیجه برنامه سیاسی است. برعکس، بحث بر سر صورت‌های مبارزه پیچیده‌تر از اینهاست: یک بانک واقعی برای آزمایش تمامی نظریات سیاسی. (که خود را به صورت یک دسیسه حقوقدانان دموکرات

تقلیل نمی‌دهد) آگاهی مشترک و مبتکر، ظرفیت بازگویی و اثرگذاری: این ویژگی‌های حرفه‌ای توده‌ی پسافوردیسم باید به سلاح‌های مهیب لذت تبدیل شود. پلاتفرم‌هایی که از نو احیا شده‌اند، ترکیب "آنچه می‌خواهیم" با "آنچه می‌توانیم بکنیم"، روابط نیروها را در سازماندهی اجتماعی زمان و مکان تغییر می‌دهد. پس همه چیز بسته به ابتکارات اعتصابات و تظاهرات جدید عاری از هر گونه تعصب است که منجر به افزایش انعطاف‌پذیری خواهد گشت، منجر به مدل انباشت مبتنی بر خرد عمومی خواهد گشت. می‌خواهم چیز بیشتری بگویم:

برای گسست از مدل‌های سازماندهی دهه نود (که متأسفانه با نصایح کسانی همراه شد که عدم خشونت را به یک بت تبدیل کرده‌اند) در اینجا یعنی در باب مسئله‌ی صورت‌های مبارزه باید صداقت داشت: رُک باشید: غلبه بر شکل حزبی با کشف بخش مهاجران، با کشف همدستان (مبارزه) در هر زمان مشخص، با نافذترین روشی که تهدید گران را تهدید کند، کاملاً یکی است.

مشکل بزرگ در کشف شکل‌های بسنده‌ی مبارزه یک فرصت بزرگ هم هست. این مشکل و این فرصت از مردمی ناشی می‌شود که در فرآیند تولیدی قرار دارند. سرمایه‌داری پسافوردیسم توانایی‌های اصلی انواع خلق ما را بسیج کرده و از آنها سود می‌برد: اندیشه، زبان، حافظه، احساسات، سلاقی زیبایی‌شناسی و غیره. اگر این درست باشد پس اکنون مبارزه بر سر جایگاه کار دیگر نمی‌تواند به شکل کلی زندگی مرتبط شود. برای پیروزی بر نبردی مجدد باید در شبکه متروپولیتن روابطی سیاحت کنیم که از هر یک از ما یک فرد اجتماعی می‌سازد. یکی از بسیاری که ترکیب شده است از همین جاست که یک نیروی مشارکتی مستقل جمع می‌شود: از همین جاست که اطلاعات را معاوضه می‌کنیم، آگاهی کسب می‌کنیم و دوستی‌هایمان را محکم‌تر می‌سازیم. تنها از این شبکه است (که به عنوان یک کالا "گیرنده‌ی خرد توده‌ای" خوانده می‌شود) که مبارزات در فضای تولیدی می‌تواند رشد کند. و بخشیدن صدا به این "گیرنده‌ی خرد توده‌ای" به معنای ایجاد سازمان‌های دموکراتیک جدید است.

اما پس اینجا یک مشکل بزرگ وجود دارد که همچنین یک فرصت بزرگ هم هست. مطالبه برای دستمزدهای بیشتر اینجا و اکنون به معنای طرح اشکال ناشناخته‌ی حکمرانی بر خویشتن است، به معنای طرح ساخت آزمایشی نهادهای سیاسی توده است، به معنای برتری عمده‌ی فضای عمومی جدا از هرگونه اسطوره‌ها و آیین‌های "حاکمیت" است.

